

سناریوی سمی

فرجام تلخ ازدواج صوری مرد جوان با زن ثروتمند
خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی استان کرمان است

یك روز در اداره مشغول تحقیق روی پرونده‌ای قدیمی بودم که مرگ مشکوك زنی به ما گزارش شد. زمانی که به خانه او رفتیم تا تحقیقات را آغاز کنیم، همسرش در را به رویمان باز کرد. مردی با لباس‌های موقر و خوش‌تیپ، او گفت به سراغ همسرش رفته تا از خواب بیدارش کند که متوجه مرگ او شده است.

بعد از صحبت‌های مرد جوان به سراغ جسد رفتیم، با دیدن جنازه یکه خوردم. ثریا، زنی میانسال و حدود ۴۵ ساله بود و تفاوت سنی مرد جوان و همسرش حداقل ۲۰ سال بود.

در خانه ویلایی مدام یك سوال برایم مطرح می‌شد، چطور پسری با چنین چهره و وضعیت ظاهری، زن میانسالی مانند ثریا را به عقد خود درآورده است. شاید این ازدواج هم مانند خیلی از ازدواج‌های دیگر بود؛ اما یك چیزی جور در نمی‌آمد و آن لحظه متوجه نمی‌شدم که این تکه ناجور چیست.

ثروت وسوسه‌کننده

از سیاوش، همسر ثریا در رابطه با آشنایی و علت ازدواج با همسرش سوال کردم. این سوال را پرسیدم تا شاید به ابهاماتی که در ذهنم است، پاسخ داده شود. او گفت: حدود دو سال قبل با او خیلی اتفاقی آشنا شدم. ثریا به‌رغم ثروت اما گذشته تلخی داشت. همسر اولش در تصادف فوت می‌کند و در تمام مدتی که با همسرش زندگی کرده بود، خدا به آنها فرزندی نداده بود. با آن همه ثروتی که ثریا داشت و از همسر سابقش به ارث برده بود، بازهم او زن تنهایی بود و هیچ همدم و مونسی نداشت. من عاشق سادگی ثریا شدم و درنهایت هم با او ازدواج کردم.

قتل با سم

با آن‌که همسر ثریا معتقد بود او ناراحتی قلبی داشته اما بازهم جسد را برای مشخص شدن علت اصلی مرگ به پزشکی قانونی فرستادیم. بعد از ۴۰ روز پزشکی قانونی علت مرگ را مسمومیت با سم اعلام کرد. این موضوع نشان می‌داد ثریا به قتل رسیده است اما قاتل چه کسی می‌توانست باشد؟

برملایی راز یك قتل

سیاوش، تنها کسی بود که از سرنوشت همسرش خبر داشت. بار دیگر به سراغ او رفتیم. او زمانی که متوجه شد ما از راز سم با خبر شده‌ایم، رنگ و رویش را باخت و درنهایت سکوتش را شکست. بعد از مکثی در تشریح انگیزه قتل گفت: من هرگز عاشق ثریا نبودم، حتی او را دوست هم نداشتم، من فقط پول‌هایش را می‌خواستم. عاشق دختری هستم که هم از نظر سنی و هم از نظر کمالات و زیبایی قابل قیاس با ثریا نبود. اما برای رسیدن به دختر مورد علاقه‌ام نیاز به پول داشتم که این پول دست ثریا بود. باید اموال زن میانسال را به دست می‌آوردم. ثریا زن تنهایی بود و هیچ کسی را نداشت. به همین دلیل اگر برای او اتفاقی رخ می‌داد، کسی را نداشت که نگرانش شود و در مورد اتفاق تحقیق کند. یك سال و نیم قبل با این نیت با ثریا ازدواج کردم و بعد از آن نقشه قتلش را کشیدم.

او ادامه داد: روز قبل از حادثه، سم را تهیه کرده بودم. موقع ناهار در فرصتی مناسب بدون آن‌که ثریا متوجه شود، داخل غذایش سم ریختم. ثریا بعد از خوردن غذا احساس کسالت کرد و با پیشنهاد من به رختخواب رفت تا کمی استراحت کند.

من این سناریو را از قبل طراحی کرده بودم؛ اینطوری می‌توانستم بگویم همسرم در خواب دچار سکته قلبی شده است. چند ماه بعد از آن نیز من می‌توانستم با دختر مورد علاقه‌ام ازدواج کنم و با اموالی که از ثریا به دست آورده بودم، زندگی ایده‌آلی برای خودم درست می‌کردم.

سیاوش به قتل اعتراف کرد، حالا دیگر هیچ ابهامی در کار نبود. حالا علت تفاوت بین سیاوش و همسرش را متوجه می‌شدم. مرد جوان و خوش‌تیپ به اتهام قتل عمدی همسرش بازداشت شد و به بازسازی صحنه قتل پرداخت. به این ترتیب راز جنایتی دیگر نیز برملا شد.

مرد جوان برای تصاحب اموال زن تنها، با او ازدواج کرد و با سم همسرش را کشت

بازگشت

افسارم دست شیشه و شیره بود!

این هفته در ستون بازگشت، سراغ مرد میانسال رفتیم که توهم مصرف شیشه از او فردی ساخته بود که همه از رفتارش می‌ترسیدند.

«اول فاز خیلی خوبی داشت و با هیچ چیزی قابل مقایسه نبود، اما دو سال بعد زندگی‌ام را به لجن‌کشید و باعث شد ۱۳ سال از بهترین سال‌های عمرم بسوزد و حسرتش را بکشم.» اینها حرف‌های افشین است. مردی ۴۸ ساله که از ۱۷ سالگی و برای این‌که جلوی دوستانش کم نیاورد، کشیدن سیگار را شروع کرد و بعد هم به‌قول خودش در وادی ای افتاد که خودش هیچ‌کاره بود و این مواد مخدر بود که برایش تعیین تکلیف می‌کرد، چطور زندگی کند.

افشین می‌گوید: «۲۰ سالم که شد، برای اولین بار با دوستانم پای بساط نشستیم. اول هم با شیره و تریاك شروع شد و روزی دو سه بار قبل از خوردن غذا مصرف می‌کردم. تا این‌که مدتی بعد، وقتی مهمان یکی از دوستانم بودم، دیدم یك پایپ و فندك اتمی آورد و شروع کرد به مصرف مواد. تا حالا چنین چیزی ندیده بودم و حتی اسمش را هم نمی‌دانستم. اسم مواد را که پرسیدم، گفت شیشه است. گفتم نکش! می‌گویند بکشی توهم می‌زنی. خودت را بدبخت نکن. گفت نه می‌کشم و حال می‌کنم. همین حرف‌ها جرقه‌ای شد در ذهن من تا به او بگویم به من هم چند دود بده که‌ای کاش نمی‌گفتم.

تا به‌خودم بیایم دیدم هر دو روز یکبار، دنبال گوشه دنجی برای مصرف شیشه می‌گردم. پشت بندش هم شیره می‌کشیدم. وضعیتم آن‌قدر وخیم شده بود که حتی نمی‌توانستم روی پا بایستم و سرم گیج می‌رفت. پدرم که می‌دانست در چه دامی افتاده‌ام، هر کاری از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد تا اعتیادم را ترك کنم.

زندگی با یك آدم شیشه‌ای کار ساده‌ای نیست. به‌خاطر توهماتی که داشتم، ترس را در چشم اعضای خانواده‌ام می‌دیدم که می‌ترسیدند یك روز، جایی، بی‌خبر، توسط من کشته شوند. اینها را بعدها خانواده‌ام برایم تعریف کردند.

وقتی شیشه پیدا نمی‌کردم، زندگی را برای خانواده‌ام جهنم می‌کردم. دوبار خودکشی کردم. در محل، آبرو برای خانواده‌ام نگذاشته بودم و همیشه پدر و مادر و خواهرم را کتك می‌زدم. همسایه‌ها که صدای جنگ و دعوا از خانه ما می‌شنیدند، به پلیس زنگ می‌زدند و پلیس می‌آمد. چون شرایطی که من داشتم اصلا عادی نبود و ممکن بود هر کسی را به کشتن بدهم. وقتی مرا به کلانتری می‌بردند، دو ساعت بعد رهایم می‌کردند و دوباره همان آش بود و همان کاسه.

آن‌قدر به فلاکت افتاده بودم که گریه می‌کردم و با صدای بلند کمك می‌خواستم. دلم می‌خواست ترك کنم. یك روز از پدرم خواهش کردم مرا به کمپ ببرد و بستری‌ام کند. رفتیم، اما بعد از یك ماه، به تنها چیزی که فکر می‌کردم، مصرف شیشه بود.

دائم در حال ترك و مصرف دوباره بودم تا این‌که با یك مرکز ترك اعتیاد آشنا شدم و مشاورش به من گفت واقعا دنبال درمانی یا آمدی وقت تلف کنی؟ گفتم نه می‌خواهم درمان شوم. اوایل خیلی سخت بود، اما بالاخره با صبر و تحمل زیاد و کمك‌های پدرم توانستم درمان شوم. صحبتم با آدم‌هایی مثل خودم این است که خیلی‌ها می‌گویند درمان آدم شیشه‌ای فقط مرگ است، اما شما به این حرف‌ها گوش ندهید و دنبال درمان باشید.